

قسمت دوم

جایگاه «مصلحت» در اسلام

عباس بصیر

راه پیوند برادری مصرف کند و همینطور بداند که در این صورت در امر واجبی خللی وارد نکرده و به ارتکاب اعمال زشت و ناپسند مجبور نخواهد شد، مستحب است که خود را برای پذیرفتن ولایت از طرف آنها عرضه کند.^۲

سید مرتضی در رساله خود بنام «مسأله فی العمل مع السلطان» می نویسد:

پذیرش ولایت از طرف حاکم جور چند صورت دارد: واجب، مباح، قبیح و محظور. واجب در مواردی است که بتوان اقامه حق نموده یا امر به معروف و نهی از منکر نمود... بعد چند نمونه را نقل می کند که از جمله آن شرکت امیرالمؤمنین (ع) در شورا و اجرای حد شرب خمر بر ولیدبن عقبه فرماندار عثمان در

بهره و استعانت جسته اند. ذکر موارد و نمونه های مختصری از فتاوا و نظریات فقیهان این ادعا را استحکام می بخشد.

همکاری با نظام جور

در اسلام از همکاری با نظام جور نهی شده و در ردیف کفر قرار داده شده^۱ است علی رغم این منع قاطع در بعضی موارد، بخاطر مصالح بزرگ اجتماعی آن را تجویز کرده اند.

شیخ طوسی می فرماید:

اما سلطان ستمگر اگر انسان بداند یا احتمال قوی بدهد که در صورت همکاری با وی می تواند اقامه حدود نموده، امر به معروف و نهی از منکر نماید، خمس و زکات را برای مصارف صاحبان استحقاق آن و در

بند دوم در فقه

هر چند فقهای معظم و گرانقدر ما در کتب فقهی، مصلحت را در بخش جداگانه و با عنوان مستقل، مورد بحث و گفتگو قرار نداده اند و فقط در دهه های اخیر موقعی که فقه شیعه و اجتهاد تشیع از حصار محدود تشخیص وظایف فردی خارج گردیده و در حوزه اجتماع با عینیت های جدید اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، مواجه گردیده - موضوع مصلحت تحت عناوین «اسلام و مقتضیات زمان»، «نقش زمان و مکان در اجتهاد» و... توجه صاحب نظران فقه شیعه را به خود جلب نمود. ولی با تعمق و دقت در انظار و آراء فقهی آنان درمی یابیم که اندیشه آنها از عنصر مصلحت فارغ نبوده و در مقاطع مختلف چه در قلمرو فتوی و چه در جهت گیری های سیاسی، اجتماعی از این اصل،

یک شخصیت اسلامی است - مثل علما - مراجع تقلید - بدن غیر او را بر او مقدمه بدارید.^۵

احیای موات

این اصل حقوقی که مقرر می‌دارد هر کس در زمینی کشت و کار کند و آن را آباد نماید، نسبت به سایرین در انتفاع از آن اولویت دارد، اصلی عادلانه است، زیرا اگر چنین نباشد یعنی کسی که کار کرده با آنها که کار نکرده‌اند برابر شناخته شوند امری ظالمانه است. اما همین اصل عادلانه پس از ازدیاد مسائل و بهره‌برداری از طبیعت ممکن است به شیوه‌ای نادرست مورد استفاده قرار گیرد. چه در گذشته فرد نمی‌توانست بیشتر از حیطة عمل و کار شخصی‌اش از زمین بهره‌برداری نماید ولی امروزه گروه کوچکی می‌توانند با داشتن وسایل و امکانات مالی و فنی زمینهای وسیعی را به ضرر اکثریت مردم در انحصار خود درآورده و به این ترتیب مصالح جمعی و عدالت اجتماعی را تهدید نماید. در این حالت است که بر حسب شرایط و مقتضیات روز، مقرراتی در جهت حفظ مصالح عمومی وضع می‌گردد. در نتیجه علی‌رغم اینکه در گذشته اجازه احیاء جنبه کلی و عام داشته، در دوره‌های بعد احیاء جز در حدودی سازگار با هدفهای اقتصاد اسلامی، ممنوع - منع تکلیفی - اعلام می‌گردد.^۶

تصرف در اموال غیر

زمانی که می‌خواستند خیابانی را که در قم از کنار ابن بابویه می‌گذرد و تا پایین شهر

دفاع بردارند و به دشمن این امکان را بدهند که بیاید حمله کند و ده برابر این مسلمانها را بکشند و صد برابر آن به عالم اسلامی ضربه وارد کنند و یا برای جلوگیری از تهاجمات دشمن، دست به حمله زده و مقدماً همان مسلمانهای بی‌گناهی را که سپر قرار گرفته‌اند بکشند تا بتوانند به آنها دست رسی پیدا کنند. اینجا تکلیف چیست؟ فقها گفته‌اند: اگر خطری که از دشمن پیش‌بینی می‌شود، از کشتن این مسلمانها مهمتر و عظیمتر است، باید این مسلمانها را کشت^۴ که البته آنها جزء شهدای اسلام محسوب می‌شوند.

تشریح میت مسلمان

از طرفی می‌دانیم که اسلام برای بدن میت احترام خاصی قائل است و می‌گوید: هیچ چیزی که بی‌احترامی به آن باشد نباید واقع شود و تسریع در تجهیزش هم واجب است. ولی از طرف دیگر تشریح برای تحقیق علمی و کس برای دانشجویان جزء ضروریات شناخته می‌شود که از نظر اسلام واجب و لازم است و حیات مسلمان بر آن متوقف است. اینجا چه باید کرد؟ جوابی که فقها داده‌اند خیلی روشن است. گفته‌اند: در صورتی که امکان تشریح میت غیر مسلمانی باشد و نیازی به تشریح بدن مسلمان نباشد، البته بدن غیر مسلمان را تشریح کنند و اگر آن نیاز رفع نمی‌شود، باید مسلمان را تشریح کنند. باز می‌گویند: مسلمان مجهول‌الهویه را مقدم بدارند و اگر مجهول‌الهویه هم نبود. حتماً باید از معلوم‌الهویه استفاده کنیم. باز می‌گویند: افرادی که شخصیت‌شان در میان دیگران

کوفه می‌باشد. پس از ذکر این نمونه‌ها و سابقه تاریخی مسأله را مورد توجه قرار داده و چنین ادامه می‌دهد: علمای صالح در موارد مختلفی از طرف حکام جور ولایت پذیرفته‌اند. با توجه به این فتاوا نقش عنصر مصلحت در تعیین وظایف و تکالیف، محسوس و روشن است.

روابط سیاسی با اجانب

اگر روابط سیاسی دولتهای اسلامی واجانب موجب سلطه آنها بر کشورهای اسلامی یا نفوس و اموال مسلمین گردد، یا اینکه موجب اسارت سیاسی گردد. بر رؤسای دولتهای اسلامی، ایجاد این‌گونه روابط حرام و هرگونه قراردادی که در این راستا انجام شده، باطل و غیر لازم‌الاجرا می‌باشد.^۳

تترس

این مسأله در اسلام در کتاب جهاد به این شکل مطرح است که اگر دشمنان مهاجم که برای جامعه اسلامی خطر دارد، می‌خواهند حمله کنند و آثار حمله‌شان نیز پیش‌بینی می‌شود که اگر بیایند چه آثار سوئی دارند، برای جلوگیری از دفاع مسلمین به عده‌ای از مسلمانهایی که در دست آنها اسیرند - و بدون شک بی‌گناه هم هستند - تترس، یعنی آنها را سپر قرار داده و در پیشاپیش خود حرکت دهند به نحوی که اگر مسلمانان بخواهند تیراندازی کنند یا شمشیر بزنند، مجبورند از اول مسلمانهای اسیر را بکشند. این جا مسلمانان در محظور قرار می‌گیرند. یا باید بخاطر این مسلمانهایی که سپر قرار گرفته‌اند، دست از

تشخیص می‌داده او را به عقد وی درآورده است.^{۱۰}

جزیه

جزیه حکمی از احکام اسلامی است که از مشرکین اخذ می‌شود. از آنجایی که در جزیه یک نوع حقارت به چشم می‌خورد، اخذ جزیه از مشرکین جایز است ولی دادن جزیه به مشرکین جایز نیست. مع‌ذالک در جایی که مصلحت اقتضا کند دادن جزیه به کفار جایز است. بعنوان مثال: اسیر مسلمانی است که به اسارت کفار درآمده و در حق او اهانت می‌شود و مورد استخدام و ضرب‌و‌شتم قرار می‌گیرد. در اینجا بر حاکم جایز است که در ازای آزادی آن مسلمان پولی پرداخت نماید. زیرا در دادن این مال، مصلحت آزادی فرد مسلمانی نهفته است. یا مثلاً عده‌ای از مسلمین در قلعه‌ای توسط دشمن محاصره شده‌اند و دشمن در حال پیروزی و تسلط است، یا مسلمین در شهری قرار گرفته و دشمن آن شهر را به محاصره کشانده است، در این هنگام بذل مال به کفار در ازای ترک جنگ جایز است.^{۱۱}

تحریم تنباکو

همه می‌دانیم که قبل از فتوای میرزای شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو، مردم از تنباکو استفاده می‌کردند و اکنون هم مردم از آن استفاده می‌کنند، زیرا دلیلی بر حرمت آن در دست نیست. ولی در عین حال می‌بینیم که میرزای شیرازی آن را بصورت موقت تحریم کرد. عنصر اصلی این فتوا را مصلحت و مفسده زمان تشکیل می‌دهد و جز این عنصر، دلیل

عمده محسوب شود حاکم می‌تواند بر آن مورد نیز زکات را مقرر بدارد.^۸

استاد مطهری نیز می‌فرماید: حاکم شرع می‌تواند در موارد مخصوص امور دیگری را هم مشمول زکات قرار دهد. اگر ما آن نه چیز را به عنوان اصول ثابت اسلام قبول کنیم معنایش این است که آن نه چیز بهر حال در همه زمانها زکات دارد و حاکم اسلامی نمی‌تواند آن را کم کند. آن [موارد] ثابت است و غیر آن در اختیار حاکم اسلامی - یعنی در اختیار مصالح اسلامی - است. اگر مصلحت ایجاب کرد برای اتومبیل هم زکات وضع می‌کند. در صورتی که اتومبیل از آن نوع (نه مورد) نیست. یا برای محصول دیگری مثلاً چغندر قند. ولی آن در اختیار حاکم اسلامی است.^۹

طلاق قضایی

اگر ولی بر اساس مصلحتی که خودش احساس می‌کند دختر صغیر خود را به شوهر داد، اما دختر وقتی که بزرگ شد، می‌بیند این ازدواج به مصلحت او نیست، تکلیف چیست؟ یا مثلاً دختری بر اساس علاقه به کسی با او ازدواج کرد، بعد فهمید که صددرصد اشتباه کرده و ازدواج هرگز به مصلحت او نیست تکلیف چیست؟ اگر واقعاً ازدواج به شکلی درآمد که دیگر مصلحت خانواده این نیست که پیمان زناشویی باقی بماند و مرد هم لجاجت می‌کند و زن خود را طلاق نمی‌دهد، حاکم شرع می‌تواند زن را طلاق دهد. دیگر فرق نمی‌کند که این زن با اختیار خودش همسر این مرد شده یا پدرش روی مصلحتی که واقعاً

مسجد جمعه می‌رود، احداث کنند از مرحوم قای بروجردی سؤال کردند که این کار را بکنیم یا نه؟ ایشان گفتند: «اگر مسجدی خراب می‌شود مانعی ندارد، این کار را انجام دهید؛ پول مالکها را هم بدهید.» بدیهی است که این، تصرف محسوب می‌شود و حال آنکه اصل اسلام می‌گوید که وقتی کسی مالک خانه‌ای هست، بدون رضای او نمی‌شود آن را تصرف کرد. ولی وقتی مصلحت شهر ایجاب می‌کند که خیابانی احداث شود، دیگر رضایت او شرط نیست.^۷

موارد زکات

در این که آیا زکات بر نه چیز تعلق می‌گیرد یا بر مازاد از آن بین فقها اختلاف است. بعضیها بر موارد مخصوص اکتفا کرده‌اند ولی بعضیها بر مازاد از نه چیز زکات را جاری دانسته و گفته‌اند که حاکم و زمامدار اسلامی می‌تواند بر حسب مصالح زمان بر اموری غیر از آن نه مورد زکات وضع نماید. یکی از فقهای معاصر در کتاب زکات می‌فرماید: آنچه که در اسلام ثابت است اصل زکات است و تعیین موارد آن با توجه به انواع ثروت و احتیاجات مردم بعهده حاکم اسلامی است و حاکم با توجه به انواع ثروت و احتیاجات مردم می‌تواند بر مازاد از نه چیز نیز زکات وضع نماید. چنانکه ائمه علیهم‌السلام بر مازاد از نه چیز زکات قرار دادند و اینکه پیامبر(ص) بر نه مورد زکات وضع کرد، بخاطر این بود که آن نه مورد از موارد ثروت عمده عربها محسوب می‌شد و اگر روزی غیر از آن موارد، ثروت

دیگری برای تحریم موقت نمی توان یافت.

موارد فوق، چکیده‌ای از فتاوای صاحبان فتوا و نمونه‌های مختصری از نظریات آنان بود که با توجه و تعمق در هر یکی از آنها می توان دخالت عنصر مصلحت و مفسده را در تعیین وظایف و تکالیف، به خوبی و روشنی دریافت.

نقش مصالح در ترسیم خط مشی عملی و تعیین وظایف، نه تنها بطور ضمنی در حوزه فتوی و آراء فقهی فقیهان مطرح بوده است، که گفته‌ها و بیانات آنان نیز در این زمینه صراحت داشته و با مطالعه آنها کوچکترین ابهامی باقی نمی ماند.

مرحوم نائینی که یکی از پیرچمداران بزرگ حوزه‌های دینی در عصر خود می باشد، معتقد است که قانون اساسی و نظام سیاسی بطور کلی خطوط سیاسی دولت لازم نیست از پیش با همان قالب در شریعت وجود داشته باشد. در مشروعیت این قوانین کافی است که بر اساس مصالح لازمه نوعیه تنظیم شده و مفاد آن مخالفتی با احکام کلی شرع نداشته باشد و بیش از این شرط دیگری معتبر نخواهد بود.^{۱۲} همچنین ایشان اظهار می دارند که: مجموعه وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت خواه دستورات اولیه متکفله اصل دستورالعملهای راجع به وظایف نوعیه باشد یا ثانویه متضمنه مجاز است بر مخالفت دستورات اولیه، علی کل تقدیر، خارج از دو قسم نخواهد بود. چه بالضرورة یا منصوصاتیبست که وظایف عملیه آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است و یا غیر منصوص است که وظیفه عملیه آن بواسطه عدم اندراج در تحت

ضابط خاص و میزان مخصوص غیر معین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است. واضح است همچنانکه قسم اول نه به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر و اختلاف است و نه جز تعبد به منصوص شرعی الی قیام الساعة و وظیفه و رفتاری در آن متصور تواند بود همینطور قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است.^{۱۳}

استاد بزرگ علامه طباطبائی نیز در توضیح احکام حکومتی می نویسد: «در چارچوب قوانین شریعت و رعایت موافقت با آن ولی امر مسلمین می تواند یک سلسله تصمیماتی بر حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نماید و به موقع اجرا بگذارد. مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند احکام ثابت شریعت دارای اعتبار است با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر است ولی مقررات موضوعه قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی می باشد که آنها را به وجود آورده است. و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رویه تکامل است طبعاً این مقررات تدریجاً تبدیل و تغییر پیدا کرده و جای خود را به احکام بهتر می دهد و باید دانست که اصل ولایت خود یک حکم ثابت شریعت و قابل تفسیر و نسخ نیست.^{۱۴}

گفته‌ها و بیانات شهید مطهری در این مورد رساتر و قاطعتر بوده و از صراحت بیشتری برخوردار است. ایشان می فرماید: «قوانین اسلامی به اصطلاح امروز در عین اینکه آسمانی است زمینی است، یعنی بر اساس مصالح و مفاسد موجود در زندگی بشر است. به

این معنی که جنبه مرموز و صد در صد مخفی و رمزی ندارد که بگوید: حکم خدا به این حرفها بستگی ندارد خدا قانونی وضع کرده و خودش از رمزش آگاه است. نه اسلام اساساً خودش بیان می کند که هر چه قانون من وضع کرده‌ام بر اساس همین مصالحی که یا به جسم شما مربوط است یا به روح شما، به اخلاق شما، به روابط اجتماعی شما... ما می بینیم که قرآن اشاره می کند به مصالح و مفاسدی که در احکامش است و به علاوه این امر جزء ضروریات اسلام است. از ضروریات شیعه و اکثریت اهل تسنن - و شاید باید گفت باتفاق اهل تسنن - این است که می گویند احکام بر اساس مصالح و مفاسد نفس الامریه است، یعنی بر مبنای مصالح و مفاسد واقعی است و به همین دلیل در سیستم قانون گذاری اسلام راهی برای عقل باز شده و فقها گفته اند که «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» یعنی هر جا که عقل یک مصلحت ملزمی را کشف کند ما می دانیم که شرع هم با آن حکم هماهنگی دارد ولو اساساً در قرآن و حدیث و کلمات علما یک کلمه در این زمینه نیامده باشد و به همین دلیل ممکن است عقل یک مصلحت ملزم یا یک مفسده ملزمی را در موردی کشف کند که این مصلحت ملزم یا مفسده ملزم با حکمی که اسلام بیان کرده تراحم پیدا کند. یعنی حکمی که اسلام بیان نکرده ولی عقل کشف کرده با حکمی که اسلام بیان کرده تراحم پیدا کند و آنچه که اسلام بیان نکرده مهمتر باشد از آنچه که اسلام بیان کرده است. اینجا حکم عقل می آید آن حکم بیان شده شرع را محدود

می‌تواند کارفرما را اجبار و الزام کند به رعایت یک سلسله از الزامات و وظایف که بر عهده کارفرما گذاشته شود. چنین چیزی در اختیار دولت اسلامی است در مقابل آن خدماتی که به کارفرما ارائه می‌دهد... این یک نکته و نکته‌ای که اهمیت آن کمتر از این نیست که هم در سؤال هم پاسخ حضرت امام اشاره روشنی و بلکه تصریحی بدان شده و این است که این کار، این اقدام دولت اسلامی به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست که تکیه سؤال دبیر محترم شورای نگهبان هم روی همین است. گویا بعضی می‌خواستند از این فتاوی امام این طور استنباط کنند و یا سوءاستفاده کنند و یا بهر حال نفهمی و عدم تسلط آنها به منابع و مبانی اسلامی این طور ایجاب می‌کرد که امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند با کارفرما شرط کند که در صورتی می‌توانی از این خدمات استفاده کنی که این کارها را انجام بدهی. چه کارهایی؟ کارهایی که بر خلاف مقررات و احکام پذیرفته شده اسلامی است؟ امام می‌فرمایند: نه اینها شایعاتی است که آدمهای مغرض مطرح می‌کنند. یعنی چنین چیزی در پاسخ امام وجود ندارد. امام که فرمودند: دولت می‌تواند شرط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد و این هر شرطی نیست. آن شرطی است که در چارچوب احکام پذیرفته شده اسلامی است و نه فراتر از آن، این نکته بسیار مهمی است در پاسخ امام که چون سؤال کننده سؤال می‌کند برخی این طور از فرمایشات شما استنباط کرده‌اند که می‌شود قوانین اجاره، مزارعه، احکام شرعی و فتاوی

دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است ندارد، بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است می‌تواند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجرا کند. و حضرات آقایان محترم به شایعاتی که از طرف استفاده‌جویان بی‌بندوبار یا مخالفان نظام جمهوری اسلامی پخش می‌شود اعتنایی نکنند که شایعات در هر امری ممکن است.^{۱۷}

این پاسخ امام و اظهار نظر ایشان مورد تفسیر و برداشتهای مختلف قرار گرفت. از جمله حضرت آیه‌الله خامنه‌ای که در آن زمان رئیس جمهور بودند در خطبه‌های نماز جمعه تهران در روز جمعه یازدهم دی ۱۳۶۶ به این موضوع پرداختند. از جمله فرمودند: «...من اینجا خوب است برای رفع شبهه در اذهان برخی از افراد اشاره کنم به همین فتوا یا حکمی که اخیراً امام درباره مسائل مربوط به کار در رابطه با کارگر و کارفرما بیان کردند که جزو روشن‌ترین احکام اسلامی است و خوشبختانه بعد از آن از طرف دبیر محترم شورای نگهبان سئوالی از امام شد که وضوح مطلب را بیشتر کرد... امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند در مقابل خدماتی که انجام می‌دهد شروط الزامی مقرر کند یعنی کارفرما که در شرایط عادی و بدون نظارت دولت می‌تواند با کارگر رابطه غیر عادلانه برقرار کند... دولت

می‌کند، اینجا است که ای بسا یک مجتهد می‌تواند حلال منصوص شرعی را بخاطر مفسده‌ای که عقلش کشف کرده تحریم کند یا حتی یک واجب را تحریم کند، یا یک حرامی را به حکم مصلحت لازم‌تری که فقط عقلش آن را کشف کرده واجب کند.^{۱۵}

بیانات شهید صدر نیز در این زمینه قابل توجه می‌باشد، ایشان این مبحث را تحت عنوان «قلمرو آزادی نظر قانونی» مطرح کرده و توضیحات مبسوطی در این زمینه ارائه داده‌اند.^{۱۶}

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تثبیت موقعیت حکومت جمهوری اسلامی و در هنگام تصویب برخی از قوانین، موضوع مصلحت به شکل جدی‌تر مطرح شده و اظهار نظرهای گوناگون و مختلفی را در پی داشت که اظهار نظر امام خمینی (ره) را می‌طلبید تا به بحثهای ملال آور خاتمه داده و راههای عملی را در راه اجرای اصول عالیله اسلامی هموارتر بسازد. برای روشن شدن عمق و محتوای بیانات آن اندیشمند بزرگ، ذکر مراحل مختلف گفتگوها و اظهار نظرهای مسئولین جمهوری اسلامی، ضروری و اجتناب ناپذیر است.

بعد از مطرح شدن و تصویب قانون کار در مجلس شورای اسلامی، بین شورای نگهبان و مجلس در زمینه مشروعیت و عدم مشروعیت آن مخالفتی پدید آمد. در راستای حل این اختلاف، امام خمینی (ره) در حاشیه نامه دبیر محترم شورای نگهبان چنین مرقوم فرمودند:

پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت می‌تواند برخلاف احکام اسلامی شرط بگذارد، امام می‌فرمایند نه، این شایعه است؟ یعنی چنین چیزی اصلاً در حوزه سؤال و جواب وزیر کار و امام وجود ندارد.^{۱۸}

این اظهارات و این نوع تفسیر از فرموده امام، پاسخ حضرت امام را به دنبال داشت و معظم‌له در تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۱۶ ضمن نامه‌ای خطاب به رئیس‌جمهور در مورد اظهارات ایشان در خطبه نماز جمعه مرقوم داشتند:

بسمه تعالی

جناب حجة الاسلام آقای خامنه‌ای رئیس محترم جمهوری اسلامی دامت افاضاته پس از اهدای سلام و تحیت... از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این‌طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آنکه اینجانب گفته‌ام حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است، به کلی بر خلاف گفته‌های اینجانب است. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه باشد باید عرصه حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم یک پدیده بسی معنی و بی‌محتوی باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد، مثلاً خیابان‌کشیها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چارچوب

احکام فرعی نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گرانفروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنابه تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول صلی الله علیه و آله وسلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرر باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند، حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.

آنچه گفته شده است تاکنون و یا گفته می‌شود ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع

است مزارعه و مضاربه و امثال آنها با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم.^{۱۹}

بیان امام، صریح، روشن و راهگشا بود. حضرت امام در این پاسخ به نکات ذیل تصریح، اشاره یا تأکید می‌کنند:

- ۱- حکومت به معنای ولایت مطلقه‌ای است که از جانب خداوند به پیامبر اکرم تفویض شده است. در این بیان پیامبر ولی مطلق مسلمانان است و این منصب را جز از ناحیه حکومت بدست نیاورده است. مقام معنوی پیامبر و پیام‌نصب وحی چنین ولایت را نساخته‌اند. آنچه این ولایت مطلقه را پدید آورده است، منصب حکومتی آن حضرت است. با این توضیح مفاد آیه شریفه «النسی اولی بالمؤمنین من انفسهم» به اعتبارشان نبوت نیست بلکه به مقام حاکمیت باز می‌گردد.
- ۲- حکومت اهم احکام الهیه است. حضرت امام نفرمود: حکومت از اهم احکام الهی است بلکه فرمود: حکومت اهم احکام الهیه است، و این دو تعبیر باید از همدیگر تفکیک شود، این طرز تلقی این تأثیر را دارد که هیچ‌گاه در مورد تزامن بین حکومت و سایر احکام، شبهه مصداقی اهم و مهم پدید نمی‌آید و همواره حاکم اسلامی باید در مقام تزامن رعایت جانب حکومت را بنماید. هرچند به تأخیر یا تعطیل احکام دیگر بیانجامد. با این بیان حکومت بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد.

۳- حضرت امام در این منشور چندین

مثال را ذکر کرده‌اند و آن را دلیل برایین گرفته‌اند که نمی‌توان محصور بودن حکومت را در چارچوب احکام فرعی پذیرفت. بلکه حکومت در مقام تزامم بر آن احکام مقدم است. این مثالها در کلام امام عبارتند از: خیابان‌کشیها که مستلزم تصرف در منزلی است یا در حریم آن، نظام وظیفه، منع احتکار در غیر دو سه مورد، جلوگیری از ورود و خروج ارز یا هر نوع کالا، گمرکات، مالیات و جلوگیری از گرانفروشی، قیمت گذاری، جلوگیری از پخش مواد مخدر، منع از اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی و حمل اسلحه. و در ادامه حضرت امام فرمودند و صدها امثال آن که در اختیار دولت است. در تمامی این موارد حق حکومت بر احکام فرعی شرعی تقدم دارد.

۴- سپس امام به پاره‌ای از اختیارات حکومت اشاره می‌کنند که بر پایه دو نکته فوق‌الذکر - حکومت اهم احکام الهیه است، و مقدم بر احکام فرعی - بنیان نهاده شده‌است، آنچه امام در این قسمت بیان فرموده‌اند چند نمونه و مثال است: حق تخریب منزل یا مسجدی که در مسیر خیابان قرار گرفته‌است، حق تعطیل مساجد، حق تخریب مساجد در صورت قرار گرفتن آن بعنوان مرکز فساد و قتنه و امکان نداشتن جلوگیری از فساد به جز تخریب، بر اساس اقتضای مصالح جامعه، ابطال قراردادهای حکومت با مردم بطور یکجانبه در مورد اقتضای مصالح و...

۵- امام این اختیارات را ناشی از حکومت و ولایت مطلقه فقیه می‌دانند و اشکالات و شبهات را ناشی از بی‌توجهی به این امر

دانسته و فرموده‌اند: آنچه گفته شده‌است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال اینها، با این اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرض چنین باشد، این از اختیارات حکومت است.

همانگونه که در این بخش از پیام امام و در مسیر مراحل مختلف کلام آن حکیم بزرگ مشاهده می‌شود محور پیام امام دو عنصر «حکومت و مصلحت» است، که به نظر می‌رسد آنچه امام قصد بیان آن را داشته است، جواز عقلی و شرعی استفاده حکومت از اختیارات حکومتی در موارد مصالح اجتماعی است. البته آنچه در این میان اهمیت دارد این است که تقصیری در ناحیه تشخیص مصلحت انجام نیابد و یا اهلوا و اغراض مصلحت ساز نگردند و باید به دور از حب و بغضهای سیاست مدارانه و در چارچوب ضوابط معینی به نگرش واقعی مصالح اجتماعی اندیشید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفتار سوم

پایه‌های نظری تئوری مصلحت در فقه شیعه در این گفتار برآنیم که به سئوالات ذکر شده در مقدمه این پژوهش و شبهاتی که ممکن است در جریان بحثهای فوق پدید آید، پاسخ اساسی گفته و دامنه مطالب را در این بخش از بحث جمع نماییم. جهت تذکر، شبهات مذکور را با بیان زیر القا نموده و سپس به ارائه پاسخ آن می‌پردازیم.

جامعه انسانی، همچون رودی جاودانه است. اگرچه قطرات آب این رودخانه درگذر هستند، اما این جامعه همواره در تکامل بوده

و هست و خواهد بود. دین اسلام تکامل را قبول دارد و سیر تکاملی را در وصول به کمال مطلق ترسیم می‌کند. عقل و اندیشه را ابزار تکامل دانسته و انسانها را مکرر به تعقل دعوت کرده و مکرر می‌پرسد چرا تعقل نمی‌کنید؟ (افلاتعلون) اسلام دین جهانی است، یعنی خود را برای جمیع استعدادها از دانشمند و عامی قابل قبول می‌داند. اسلام دینی است جاودانی و متعلق به زمان و مکان خاصی نیست. و خود را دین سراسر تاریخ دانسته و احکامش را تا قیام قیامت غیر قابل تغییر می‌داند. «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة» در برابر این اصول مسلم نکاتی بدین شرح مطرح می‌شود:

اسلام دینی است که در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از طرف پیامبر اسلام عرضه شده‌است. پیامبر اسلام در سال یازده هجرت رحلت نمود و پس از او پیامبری نیامده و نمی‌آید، یعنی وحی منقطع شده‌است. امامان معصوم پس از پیامبر تا عصر غیبت کبری در جوامع اسلامی حضور داشته و از سال ۲۵۵ هجری دسترسی مردم به این رهبران الهی هم قطع شده‌است. بنابراین آیا آن دین که در آن سالها توانسته بود جامعه بدوی آن روزگار را متحول سازد و در جهت تکامل سوق دهد، امروز هم می‌تواند جوامع بشری را متحول ساخته و آنها را تکامل بخشد؟ آیا نباید احکام و اصول و تفکر اسلامی هم همپای مقتضیات زمان و تمدن، جلو بیاید و تحول یابد؟ و اگر قبول کنیم که احکام و اصول دینی همپای مقتضیات زمان و مصالح جدید اجتماعی، متحول می‌شود، اصل

جاودانگی بودن دین اسلامی و غیر قابل تغییر بودن احکام اسلامی چگونه توجیه خواهد شد؟

در گفتار اول و دوم به این نتیجه رسیدیم که اسلام در مواجهه با تحولات اجتماعی با انعطاف برخورد نموده است و در چارچوب مصالح اجتماعی، تغییر و تحول می پذیرد ولی در این گفتار راز و رمز انطباق و هماهنگی اسلام را با متغیرات جوامع بشری بازشناخته و در حد گنجایش و فراگیری این تحقیق و کوشش استعداد به شرح آن می پردازیم.

بند اول

تفسیرات اثباتی و ثبوتی

در بررسی و مطالعه قوانین الهی به دو مقام برمی خوریم: یکی مقام ثبوتی و دیگری مقام اثباتی. حقیقت قانون خداوند همان اراده تشریحی اوست، یعنی آن چیزی که خداوند از بندگان می خواهد که عمل نمایند، آن قانون خداوند است. برای کشف و تحصیل احکام الهی به استنباط و اجتهاد نیازمندیم به این مقام اثباتی گویند.

الف - مقام اثباتی

برای بدست آوردن اراده خداوند و تحصیل قوانین و احکام الهی چند راه وجود دارد:

- ۱- راه وحی ۲- سنت معصومین ۳- اجماع ۴- عقل.

در مورد عقل این توضیح لازم است که گاهی انسان با حکم صریح عقل اراده تشریحی خداوند را کشف می کند، حتی اگر پیامبری هم به سوی آنها نیامده و کتابی هم

برای هدایتشان نازل نشده باشد و یا اگر پیامبری مبعوث شده و کتابی نازل گردیده به علی بدست آنها نرسیده است. در اصول از آن به عنوان «مستقلات عقلیه» تعبیر شده و به حیث یکی از منابع استنباط احکام تلقی گردیده است و لذا فرموده اند:

«کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»
فرض کنید در جزیره ای، مردمانی زندگی می کنند که اسلام به آنها نرسیده ولی در حد رشد فکری و عقلی خود می فهمند که چه کارهایی را انجام داده و از چه اعمالی بپرهیزند، اینها جزء مستضعفین بوده و نسبت به آنچه که عقلشان می فهمند در برابر آفریدگارشان مسئولیت دارند. با این بیان روشن می شود که عقل یکی از منابع احکام بوده و در ردیف وحی و سنت و اجماع، اراده تشریحی خداوند را کشف می کند.

حال اگر حکمی را از این طرق، یعنی عقل، سنت، وحی و اجماع بطور قطعی فهمیدیم، این کاشف از قانون الهی بوده و دچار اختلاف و یا تغییر و تحول نخواهد شد، زیرا در آنجا که مفاد حکم عقل، قطعی یا مفاد آیات و روایات متواتر باشد، احکامی که به اسلام نسبت می دهیم، احکام قطعی خواهد بود و اختلاف و تغیر در آن معنی ندارد. به دیگر سخن یک سلسله از احکام و قوانین الهی بطور قطع ثابت و تغییر ناپذیر است و آن قوانینند که یا از راه عقل قطعی و یا از طریق صراحت قرآن یا سنت قطعی هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بدست آمده باشد. در اینگونه احکام، هیچگونه اختلافی نیست و در فهم آنها تحولی هم حاصل نشده و نخواهد شد. اما در مواقعی

که معرفت عقلی قطعی و یا معرفت نقلی قطعی وجود ندارد و نمی توان حکم الهی را از این طرق بطور قطع بدست آورد، اینجا است که اختلاف پدید آمده و در مقام استنباط، آراء و نظریات، مختلف و متضاد می گردند و حتی ممکن است که فقهی نظری داشته باشد و بعد با تأمل بیشتر یا دسترسی به روایات جدیدتر و یا به دلیل دیگری از رأی خود عدول نموده باشد.

سخن فوق بدین معنی نیست که حکم خدا تغییر کرده است، زیرا که حکم الهی ثابت است و در مقام ثبوت تغییری نکرده، بلکه فهم و تشخیص ما دگرگون شده. یعنی آن حکم در مقام اثبات تغییر کرده است. این نوع تغییر را تغییر اثباتی گویند و ربطی به تغییر در مقام ثبوت ندارد.

در اینجا بر اساس آن بنایی که عقلی عالم دارند، باید به خیره ترین و آشناترین فرد مراجعه شده و از این طریق مشکلات حل گردد. همان چیزی که در فقه «تقلید از اعلم» گفته شده است.

ب - تغییر در مقام ثبوت

اما گاهی اختلاف و تغییر به مقام ثبوت مربوط بوده و با اختلاف نظر و اجتهاد و استنباط فقها ربطی ندارد، بلکه تابع متغیرات دیگری است، یعنی به اعتبار تغییر موضوعش که قید زمانی یا مکانی داشته و وقتی مقید به قید دیگری گردیده. حکمش هم دگرگون شده است. و این در جایی است که موضوع حکم دارای قیود متغیری باشد. اگر موضوع حکم قیدهای خاصی دارد که این قیود در

زمانها یا مکانهای مختلف تغییر می‌کند. حکم هم به تبع آن قید تغییر می‌کند. این نکته باید دقت شود که حکم در واقع تابع تغییر زمان و مکان نیست، زمان و مکان نشانه تغییر موضوع هستند وگرنه خصوصیتی ندارند تا منشأ تغییر حکم شوند. اختلاف زمان و مکان نشانه این است که در موضوع حکم تغییری ایجاد شده‌است. با زمان مشخص می‌شود که تا این زمان مصلحتی بوده و اکنون آن مصلحت نیست. پس مدرک دگرگونی در موضوع حکم «مصلحت خاص» است نه زمان. به همین نحو در مورد مکان، مسأله را بررسی می‌کنیم، یعنی ممکن است در یک مکان مصلحتی باشد و در مکان دیگر آن مصلحت موجود نباشد که در آن صورت حکم دائر مدار مصلحت موجود خواهد بود.

قید حقیقی موضوع حکم، زمان و مکان نیست بلکه وجود مصلحت خاص است. هرچند با مسامحه می‌توان گفت که عامل زمان و مکان در تغییر موضوع حکم دخالت داشته‌است ولی در واقع آنچه منشأ تغییر حکم و تعدد احکام می‌گردد، تعدد مصالح و مفساد است که در زمانهای مختلف و یا در مکانهای گوناگون ظهور و بروز می‌کند.

روشنی این مطلب توضیح و بیان بیشتری را لازم دارد:

موضوعات احکام گاهی یک امر عینی مشخصی است که حکم بصورت قضیه حقیقیه بر آن موضوع عینی مترتب می‌شود. از قبیل حیوانات نجس‌العین همچون سگ و خوک. این دو موجود عین مشخصی هستند و همه مردم آن را می‌شناسند، خداوند درباره

این دو موجود مشخص احکامی را مقرر فرموده‌است به این صورت که: گوشت سگ و خوک حرام است معامله‌اش باطل است و... همه این احکام روی یک موضوع عینی مشخص است که در طول زمان هیچ‌گونه تغییری در ماهیت آن بوجود نمی‌آید و به همین جهت احکام آنها نیز تغییر پیدا نمی‌کند. یا مثلاً آب دریا بعنوان یک امر مشخص موضوع حکم قرار می‌گیرد: آب دریا جزء انفال است هرکسی حق استفاده از آن را دارد و... مرور زمان باعث تغییر در ماهیت آن نشده و در نتیجه حکم آن نیز تغییر و تحوّل نمی‌پذیرد.

اما گاهی آن امر عینی مشخص به تنهایی موضوع حکم نیست بلکه با قیدی همراه است که آن امر شخصی عینی توأم با قید موضوع احکام قرار می‌گیرد. فرض کنید، آب انگور اگر جوش بیاید، چنانچه مسکر باشد نجس است، معامله‌اش باطل و خوردنش حرام است، شرب کننده آن حد زده می‌شود و... اینجا موضوع حکم آب انگور است که یک امر عینی شخصی است، اما قیدی هم دارد و آن صفت اسکار است. اگر صفت اسکار از بین رفت حکم دیگری پیدا می‌کند. چنانچه تبدیل به سرکه شود، چون صفت اسکار از بین می‌رود، حرمت هم از میان می‌رود. زیرا حکم حرمت برای آب انگور مطلق نبود بلکه آب انگور به ضمیمه قیدی موضوع این حکم بوده‌است، تا آن قید محفوظ است. حکم هم موجود است و اگر قید از بین رفت، حکم هم عوض خواهد شد.

قیدی هم که برای موضوع در نظر گرفته می‌شود، گاهی عینی است و گاهی اعتباری.

مثال مذکور در فوق از قبیل اول است، زیرا اسکار که قید است یک صفت عینی است که در خارج اثر طبیعی داشته و قابل احساس است. اما گاهی قیود یک موضوع از امور اعتباری است که قابل رؤیت و تجربه نیست و فقط وجود اعتباری دارند که عقلاً بخاطر مصالح اجتماعی آنها را اعتبار نموده‌اند. مثلاً زن و مرد وقتی صیغه عقد را خواندند همسر هم می‌شوند. قبل از این رابطه زناشویی بین این دو حرام بود ولی بعد از عقد شرعی، رابطه زناشویی جایز شده و احکام اجتماعی متعددی بر آن مترتب می‌شود. بدیهی است که این زن و مرد صفات عینیشان تغییر نکرده و همان موجود چند دقیقه قبل هستند، ولی با خواندن عقد ازدواج، این دو شخص را همسر یکدیگر اعتبار می‌کنیم و با این اعتبار زن و مرد بر یکدیگر حلال و نفقه‌اش هم بر شوهر واجب می‌گردد. تا هنگامی که این قید اعتباری محفوظ باشد احکام زناشویی باقی است، وقتی طلاق داد احکام دیگری پیدا می‌کند، یعنی حکم نسبت به این شخص تغییر کرده. چرا؟ چون عنوان اعتباری او تغییر کرده‌است. اگر کمی دقت نماییم حکم بالذات از برای قید است و بالعرض به مقید نسبت داده می‌شود. به عبارت دیگر: حکم بالذات بر عنوان مترتب است و بالعرض به معنون نسبت داده می‌شود. این عنوان در هر زمان و مکان و شرایطی صادق بود حکم خاص خود را داراست و اگر این عنوان صادق نبود، حکم دیگری خواهد داشت. زمان و مکان نشانه این هستند که این عنوان بر این موضوع صدق کرده‌است یا نه.^{۲۰} پس در واقع تغییر احکام تابع تغییر

مصالح و مفساد است که برای حفظ آنها عقلاً یا شارع عناوینی را اعتبار کرده‌اند. زمان و مکان فقط نشانه تغییر مصالح و مفساد و بیانگر تغییر عناوین می‌باشد، هرچند از روی مسامحه می‌توان گفت که عامل زمان یا مکان در تغییر موضوع حکم تأثیر دارد.

با توجه به نکات فوق است که معنی و مفهوم سخنان اندیشمند و فقیه بزرگ قرن حضرت امام خمینی روشن می‌شود که می‌فرماید: «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند، مسأله که در قدیم دارای حکمی بوده‌است به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، حکم جدید پیدا کند، بدان معنی که باشناخت دقیق روابط اقتصادی اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده‌است واقعاً موضوع جدیدی شده‌است که قهراً حکم جدید را می‌طلبد...»^{۲۱} بعنوان نمونه: از آنجا که در گذشته خون استفاده‌ای جز خوردن نداشت و آن هم حرام بود فقهای گذشته خرید و فروش خون را به استناد آیات و روایات حرام می‌دانستند^{۲۲} ولی امروز از خون استفاده حیاتی می‌شود، با تزریق خون نفسی احیا می‌گردد، در این صورت موضوع تبدیل یافته است و استفاده از خون در منافع مشروع، شرعیت داشته و معامله آن هم جایز است.^{۲۳} آنچه حرام بود خرید و فروش خونی بود که استفاده معقول نداشت و آنچه حلال است، خرید و فروش خونی است که منفعت حیاتی عقلانی و شرعی دارد. موضوع در این جا یک امر عینی است (خون) اما با این قید که منفعت عقلانی و شرعی داشته باشد

هر جا این عنوان صادق بود معامله صحیح است در غیر آن صورت باید به بطلان آن حکم نمود. چون در سابق صدق این عنوان منتفی بود و معامله هم باطل بود و اما اکنون که این عنوان بلاشکال صادق است حکم به صحت معامله مانعی ندارد. به همین ترتیب سایر روابط اجتماعی قابل تحلیل و بررسی است. رادیو تلویزیون که یک امر عینی مشخص است اگر تحت عنوان افساد، شیوع و گسترش فحشا و منکرات وارد جامعه شود خرید و فروش و استفاده از آن حرام است ولی اگر بعنوان یک نهاد تعلیم و تربیت مورد استفاده قرار گرفت و در خدمت ارزشهای والای اسلامی درآمد حرمت آن نیز از بین می‌رود.

بدین ترتیب زمان و مکان نقش خود را نشان داده و از فقیهان، آشنایی با مقتضیات زمان و مکان را می‌طلبد. فقیه نمی‌تواند در اطلاق درب بسته نشسته، فرضیاتی را مطرح نموده و حکمش را از شرع استنباط کند. اگر عنصر زمان و مکان را نشناسد، استنباطش ناقص بوده و مشکلات اجتماعی را حل نخواهد توانست همانگونه که فقیه و وظیفه استخراجه احکام را از منابع شرع به عهده دارد، اجتهاد در شناخت موضوعات نیز در قلمرو رسالت و وظیفه اوست. همین موضوع شرکت را اگر دقت کنیم می‌نگریم در عصر شارع مقدس، سه نوع شرکت وجود داشته‌است: شرکت وجوه، شرکت ابدان و شرکت اموال. فقها در بستر عرف و عقلا جستجو نمودند و سه نوع شرکت را پیدا کردند و احکامشان را نیز پیاده کردند. اما آن شرکتها امروز به بیش از سه نوع افزایش یافته است. اکنون آن فقیهی

که می‌خواهد در باب شرکت چیزی بنویسد، اگر همان سه شرکتی که در زمان علامه مطرح بوده بنویسد، این فقاقت بدرد امروز نمی‌خورد. چون آنگونه شرکتها امروز اصلاً وجود ندارد. فقه عملی است و با واقعیتها ارتباط دارد و باید پاسخ واقعیتها از طریق فقاقت داده شود.

با توجه به گفتار فوق نقش مصالح و مفساد که زمان و مکان نشانه آنها محسوب می‌شود هم در حوزه احکام غیر حکومتی مطرح می‌گردد و هم در حوزه احکام حکومتی. بنابراین اگر مرجع فقهی زمام امور را در کشور اسلامی به عهده داشته باشد. مسئولیت تعیین و تشخیص وظائف برحسب مصالح و مقتضیات زمانی و مکانی در جمیع احکام اسلامی نیز بر عهده اوست. اما در صورت تفکیک در بخش احکام غیر حکومتی این مسئولیت از آن مرجع و در بخش احکام حکومتی بر عهده حاکم اسلامی و ولی فقیه است.^{۲۴}

بند دوم

احتیاجات و مصالح ثابت و متغیر.

قوانین ثابت و متغیر را

مقتضی است

همانگونه که در فصل مقدماتی گذشت، مصالح و نیازمندیهای بشری بر دو نوع است: مصالح اولی و مصالح ثانوی.

مصالح و نیازمندیهای اولی از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر و از طبیعت زندگی اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. تا انسان انسان است و تا زندگی وی اجتماعی است آن مصالح و نیازمندیها نیز وجود دارد.

این مصالح یا جسمی است، یا روحی است و یا اجتماعی.

مصالح مربوط به جسم از قبیل نیازمندی به خوراک، پوشاک، مسکن، همسر، بهداشت و غیره. مصالح مربوط به روح از قبیل علم، زیبایی، احترام و تربیت و نیکی و... مصالح اجتماعی عبارتند از: معاشرت، تعاون، مبادله، عدالت، آزادی، مساوات و...

مصالح ثانوی مصالحی است که از نیازمندیها و مصالح اولیه ناشی شده و محدود به شرایط زمانی و مکانی خاصی است. نیازمندی به انواع آلات و مسائل زندگی که با گذشت زمان متحول و پیشرفته می‌گردد از این نوع مصالح است، که در ارتباط با مصالح اولیه بوده و بر حسب شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌پذیرند! یعنی مکانیزم مصالح اولیه طوری است که این تغییر و تحول در اسباب و آلات را بر حسب زمان و مکان، می‌طلبد. آنچه که هدف و معیار و میزان در زندگی بشری است، همان مصالح اولیه بشری است و مصالح ثانویه از وسایل و طرق رسیدن به مصالح اولیه محسوب می‌گردد. مصالح اولیه بشری و نیازمندیهای طبیعی او کلی است و دائمی و در چارچوبه زمان و مکان معینی محدود نمی‌گردند. بر خلاف مصالح ثانویه که در بستر زمان و مکان قابلیت تطور و تحول را دارند.

تأمین مصالح دائمی و ثابت و همچنین تحصیل مصالح متغیر، قوانین ثابت و متغیر را می‌طلبد. مکانیزمی که در اسلام مطرح شده از این قبیل است، یعنی در زمینه مصالح دائمی بشری، قوانین ثابت و غیر قابل تغییر را جعل کرده و فرموده است: «حلال محمد حلال الی

یسوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة»^{۲۵} ولی در قسمت مصالح متغیر، قوانین متغیر را پیش‌بینی نموده است. مرحوم فیض کاشانی در این مورد چند روایت را از کافی نقل می‌کند که برای اثبات این ویژگی قابل توجه می‌باشد.

۱- باسناده عنه (ع) قال: آرایتک لو حدتک بحدیث‌العام ثم جتتی من قابل فحدتک بخلافه بایهما کنت تأخذ؟ قال: کنت اخذ بالآخر، فقال لی: رحمک الله^{۲۶} یعنی کلینی به اسناد خود از امام (ع) نقل کرده که فرمود: به من بگو اگر حدیثی را برای تو امسال بیان کردم و در سال آینده نزد من آمدی و خلاف آن را به تو گفتم، به کدام یک عمل می‌نمایی؟ گفتم: به حدیث اخیر عمل می‌نمایم. آن حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد.

۲- و فیه عن المعلى بن خنيس قال: قلت لابی عبدالله (ع) اذا جاء حدیث عن اولکم و حدیث عن آخرکم بایهما نأخذ؟ فقال: خذوا به حتی یبلغکم عن الحی فخذوا بقوله. قال: ثم قال ابو عبدالله انا والله لاندخلکم الا فیما یسعکم^{۲۷} در کافی از معلى بن خنيس نقل می‌کند که به امام صادق (ع) عرض کردم هرگاه حدیثی از امام اول شما نقل شد و سپس حدیث دیگری (متغیر با حدیث اول) از امام دیگری نقل گردید به کدامیک عمل کنیم؟ آن حضرت فرمود: به آن حدیث عمل کنید تا امامی که زنده است برای شما حدیثی نقل کند، آنگاه به آن حدیث عمل نمایید. پس امام صادق (ع) فرمود: سوگند به خدا ما شما را داخل نمی‌کنیم مگر در چیزی که توان آن را داشته باشید. (تکلیف بما لایطاق نمی‌کنیم).

۳- وایضاً فی الکافی فی حدیث آخر: «خذوا بالاحداث والآخر» یعنی در کافی در حدیث دیگری آمده است که امام (ع) فرمود: به حدیثی که تازه‌تر و متأخرتر است عمل نمایید. سپس مرحوم فیض می‌فرماید: حدیثی که اخیراً صادر شده با مقتضای وقت هماهنگ است. زیرا هر وقتی از نظر عملی دارای اقتضایی است. و این نسخ حکم محسوب نمی‌شود زیرا نسخ حکم پس از عصر پیامبر محقق نخواهد شد. اخذ به قول امام زنده به این جهت است که امام زنده با مقتضای زمان آشنایی بیشتری دارد.^{۲۸}

روایات فوق به روشنی بیانگر این نکته است که در اسلام احکام و قوانین تحول پذیر پیش‌بینی گردیده است، استاد شهید مطهری در مقام بررسی انطباق دین با مقتضیات زمان می‌فرماید:

یکی دیگر از خصوصیات دین اسلام که اهمیت فراوانی دارد، این است که برای احتیاجات ثابت بشر قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر وی وضع متغیر در نظر گرفته است. از این راه که اوضاع متغیر را با اصول ثابتی مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع متغیری، قانون فرعی خاصی را بوجود می‌آورد.^{۲۹}

از قول اقبال لاهوری اندیشمند بزرگ پاکستانی نقل می‌کند:

اقبال از جمله کسانی است که توجه فوق‌العاده به مسئله اسلام و مقتضیات زمان کرده، از هر دو جهت، یعنی هم متوجه بوده که اصلاً بشریت به یک سلسله قوانین ثابت نیاز

دارد و بدون آن ترقی امکان پذیر نیست و هم توجه داشته است که بر خلاف آنچه که بعضی تصور می کنند، این طور نیست که قوانین اسلام همیشه یکنواخت و یکجور است و در زمانها و مکانهای مختلف به یک شکل اجرا می شود.^{۳۰}

ثبات و تغییر در قوانین اسلام، مانند ثبات و تغییر در قوانین طبیعت است. تغییر و تحول در طبیعت امری کاملاً روشن است. رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با انسان به شدت در حال تغییر است. اما قوانین ثابت طبیعت مثلاً قانون جاذبه یکی از قوانین ثابت طبیعت می باشد که در طول قرون ثابت مانده و باید ثابت بماند تا امکان سفرهای فضایی یا استفاده های دیگر از قانون جاذبه در مسیر پیشرفت و تکامل بشر پدید آید و اگر قرار بود قانون جاذبه متغیر و پویا باشد، تمام محاسبات در برنامه های فضایی و زمینی و دریایی به هم می خورد و تمام دانشمندان به ثابت بودن قانون جاذبه ایمان دارند و برنامه ها و طرحهای خود را بر اساس لای تغییر بودن قانون جاذبه تنظیم می کنند.

اسلام نیز یک سلسله اصول و قوانین کلی و دایمی دارد که گذشت زمان آنها را دچار تغییر و تحول و یا فرسودگی و کهنگی نمی کند. در طول زمانها لای تغییر می ماند و باید بماند. توحید یک اصل ثابت است. اصولی مانند نبوت، معاد، امامت، عدل و اصل ضرورت تعبد انسان و امثال اینها نیز از اصول ثابتی هستند. اصول ارزشی که اسلام برای اداره حکومت و جامعه و امور اقتصادی و فرهنگی تعیین کرده است نیز از اصول ثابت و لای تغییر هستند.

مثلاً تأمین معیشت حلال و سعادت و رفاه عادلانه، یک اصل اقتصادی است. اقتصاد وسیله و ابزار است برای تأمین معیشت حلال نه اینکه هدف باشد و یا وسیله ای برای تفاخر، تکاثر و تبذیر گردد. این اصل در مباحث و اعمال اقتصادی محور است و هر آنچه که این اصل را تأمین کنند حلال است ولو در متن فقه اسلامی چیزی در مورد آن گفته نشده باشد. یا مثلاً حکومت یک وظیفه عبادی برای خدمت به بندگان خدا است. اسلام اصل حکومت را متعلق به خدا می داند و حاکم را به اجرای دستورات خداوند موظف می کند، نه اینکه پست و مستندی برای تحمیل و زورگویی و تفاخر و خودپسندی باشد. این یک اصل است و تفاخر در آن راه ندارد. با وجود این اصل در سیستمهای مختلف حکومت، اگر حاکم اسلامی، فقیه، دانشمند، متعهد، متقی، عادل، و در خدمت ارزشها و بندگان خدا بود، اسلام آن را می پذیرد، عنوانش امام باشد یا خلیفه، شاه باشد یا رئیس جمهور فرقی نمی کند. اگر اسلام فقط سیستم خلافت را سیستم حکومتی خود می دانست و غیر آن را جایز نمی دانست، در طول تاریخ و در جوامع گوناگون نمی توانست مطرح باشد ولی اسلام نظام حکومتی و اصول و موازین آن را بیان کرده و سیستمها و روشها را به عهده جوامع مختلف انسانی گذاشته است.

مثال دیگر: اصل اجتماعی دیگری که در قلمرو قوانین اسلامی مطرح است و به مبادله ثروت مربوط می شود، این است که مبادله باید بین دو شیء مفید به حال بشر باشد. دو طرف مبادله (عوضین) باید از اموری باشد که در نزد

عرف و عقلا ارزش مالی داشته باشد. این اصل نشأت گرفته از یک آیه قرآنی است که می فرماید: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»^{۳۱} یعنی ثروت را بیهوده به جریان نیاندازید، یعنی مال و ثروت که از این دست به آن دست می گردد، باید در مقابل فایده مشروع و عقلایی باشد که به صاحب ثروت عاید می گردد. مبادله ثروت در مقابل چیزی که ارزش مالی ندارد ممنوع است. این اصل یک اصل ثابت و جاودانی است، زیرا از احتیاج ثابت اجتماعی برخاسته است. با توجه به این اصل خرید و فروش بعضی چیزها از قبیل خون، مدفوع و... ممنوع و باطل اعلام گردیده است زیرا خون انسان یا گوسفند مصرف مفیدی که باعث مالیت آنها بشود نداشته است ولی مالیت نداشتن خون و مدفوع و عدم قابلیت آنها برای مبادله به عصر و زمان و درجه انحطاط و پیشرفت جوامع بشری از نظر صنعت و علوم، مربوط می گردد و با تغییر شرایط و پیشرفت علوم و صنایع و امکان استفاده های صحیح و مفید از آنها، حکم نیز تغییر نموده و قابلیت مبادله را پیدا می نمایند.^{۳۲}

با توجه به مطالب فوق، در حوزه شریعت یک سری قوانین و اصول ارزشی مطرح است که تأمین آن با در نظر داشت شرایط و موقعیتهای خاص زمانی و مکانی (مصالح مقطعی) و مسائل و ابزار ویژه ای (قوانین متغیر) را می طلبد. آن اصول ارزشی محور بوده و جعل قوانین بر اساس آن اصول تغییر ناپذیر انجام می گیرد. قوانین متغیر شکل و ظاهری است برای آن اصول کلی و ثابت که روح و باطن

شریعت محسوب می‌گردد. پیوسته‌ای است برای آن هسته و قشری است برای آن مغز^{۳۳} و در اثر مرور زمان به شکل دیگری و با ظاهر دیگری تحوّل و تبدّل می‌یابند. و این تغییر و تحوّل به شرایط و مصالحی بستگی دارد که نسبت به زمانها و مکانهای مختلف، متفاوت و دگرگون می‌گردد، در چنین مواردی باید دین شناسانی باشند که در مسائل فقهی خبره بوده و تعمقشان در آیات و روایات به حدی باشد که قوانین و اصول محوری اسلام را بازشناخته و بر محور آن احکام، مصالح و مقتضیات متغیر را استنباط نموده و برای مردم بازگو نمایند. بر این اساس وظیفه مجتهد تنها فحص و بحث از سند و دلالت روایت و شناخت معارض برای روایت نیست بلکه لازم است با دقت در آیات و روایات، احکام ثابت را از احکام متغیر تفکیک نموده و ثابتها را محور عملیات اجتهادی خود قرار دهد. چنانکه امام صادق(ع) فرمود: «انما علينا القاء الاصول وعلیکم ان تفرعوا...»^{۳۴} خداوند متعال چیزی از احتیاجات امت را فروگذار نکرده و آن را در کتابش فرموده و برای رسولش بیان داشته است.

به همین دلیل که در حوزه شریعت، مصالح بشری با ارائه قوانین و اصول پایه‌ای ثابت تأمین شده و دین شناسان مجازند بر اساس آن اصول به وضع قوانین اقدام نمایند، در سیستم قانون‌گذاری اسلام راهی برای عقل باز شده است، تا با دخالت در حوزه شرع، حکم شرعی و منظور نظر شارع را کشف نماید. یعنی اگر در جایی بی‌آنکه در قرآن یا سنت چیزی داشته باشیم، بوسیله عقل، مصلحت یا

مفسده‌ای را کشف نماییم، بخاطر آشنایی که با روح اسلام داریم که مصلحت را اجازه می‌دهد و مفسده را منع می‌نماید با حکم عقل حکم شرع را کشف می‌نماییم.^{۳۵} لذا در هر عصر و زمانی هنگامی که امور توسط فقهای جامع‌الشرایط به این مبادی ارجاع داده می‌شوند، پاسخ مناسب مقتضایات و نیازهای زمان به دست می‌آید.

خلاصه: آزادی و آزادگی، حفظ و پاسداری از خون انسانها، حفظ نوامیس، حراست اموال، نفی ضرر و سختگیریهایی بی‌جا، حفظ نظام اسلامی، عدالت و رساندن حق به صاحب حق، رحمت و عطف و خلاصه جلب مصالح و دفع مفاسد و... روح و اساس شریعت اسلامی می‌باشد. این اصول نه تنها در مدیریت نظام اسلامی و برنامه‌ریزیهای حکومتی باید مطمح نظر باشد که مجتهد نیز در استنباط خود باید این عناصر را که قوام شریعت به آنها است، پاس دارد. مبادا که با یک خبر واحد، یا شهرت و یا اجماعی، در مخالفت با این اصول در افتد. فرادید داشتن اصول زیر ساخت شریعت اسلامی بهترین معیار برای صواب و خطای استنباط است و بهترین محک برای رهایی از تردیها و تأملها محسوب می‌گردد.

اساسی‌ترین سئوالی که در اینجا مطرح می‌گردد. این است که ثبت و تغییر قوانین با چه معیاری قابل تشخیص و بررسی است؟ با کدام میزان قوانین و اصول ثابت را از قوانین متغیره تفکیک نماییم؟ کدامیک از قوانین ثابت و محوری است و کدامیک از امور متغیر و ناپایدار؟ بررسی کامل و همه جانبه این مشکل از عهده این پژوهش خارج است ولی با

بحث مختصری که در این مورد انجام می‌دهیم دریچه‌ای به سوی آن پهنه دورانتها می‌گشاییم، تا زمینه‌ای باشد برای تحقیقات و پژوهش‌های بعدی.

در هنگام بررسی و مطالعه ریشه‌های اساسی ثابتها و متغیرها، یکی از اموری که بعنوان معیار جلب نظر می‌کند و در بدو امر جالب و قابل توجه به نظر می‌رسد، تأسیسی بودن و امضایی بودن احکام و قوانین شرعی است. به این بیان که احکام تأسیسی شرع، از احکام ثابت و پایدار است، ولی احکام امضایی شرع، از امور ناپایدار و متزلزل‌اند که در بستر زمان در حال تحوّل و تطوّر می‌باشند، زیرا احکام امضایی ریشه در عرف دارد و عرف با دگرگونی زمان، دگرگون می‌شود.

اما با دقت و تعمق بیشتر درمی‌یابیم که این بیان برای حل مشکل کافی نبوده و ممکن است در معرض مناقشه قرار گیرد. زیرا بعضی امور عرفی از نیازهای ثابت اجتماعی نشأت می‌گیرد که تحوّل و مرور زمان، نمی‌تواند در آن دگرگونی ایجاد نماید. مثلاً حلیت و جواز بیع که یکی از احکام امضایی شرع است، از آنجا که ریشه در نیازها و احتیاجات همیشگی اجتماعی دارد، غیر قابل تغییر بوده و از مقررات ثابت و پایدار محسوب می‌گردد، هر چند شرایط و قیود آن، رنگ تغیر و تبدّل می‌پذیرد و در مرور زمان دگرگون می‌شود.

ممکن است مصالح ثابت و متغیر پایه‌های اصلی احکام پایدار و ناپایدار را شکل، داده و بعنوان معیار در تشخیص قوانین ثابت و متغیر تلقی شود. به این معنی که در مطالعه و بررسی قوانین بنگریم کدام یکی از

قوانین، ممکن است از مصالح احتیاجات و نیازهای ثابت زندگی نشأت گرفته و کدامیک از مصالح متغیر زندگی برخوردار است. مصالح ثابت، قوانین ثابت را می‌طلبد و مصالح متغیر، احکام متغیر را. شهید مطهری در گفته‌ها و بیانات خویش به سوی این مبنا گرایش پیدا کرده است. زیرا ایشان در ادامه بحثهای خود در موضوع ختم نبوت می‌فرمایند: «رمز دیگر خاتمیت و جاودانی بودن این دین... اینست که برای احتیاجات ثابت و دائم بشر قوانین ثابت و لایتنغیری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیر وی وضع متغیری را پیش‌بینی کرده است. قبلاً گفتیم که پاره‌ای از احتیاجات بشر چه در زمینه‌های فردی و چه در زمینه‌های اجتماعی وضع ثابتی دارد و در همه زمانها یکسان است قسمتی دیگر از احتیاجات بشر متغیر است و از لحاظ قانون وضع متغیری را ایجاب می‌کند...»

هر چند این معیار به ظاهر دلپسند و مطلوب به نظر می‌رسد زیرا در آن به ریشه‌های مبانی احکام توجه به عمل آمده است ولی سؤال همچنان باقی است، به این جهت که اولاً مراد و مقصود از مصالح ثابت و متغیر معلوم نیست. چه نوع از مصالح در حال تحول است و کدامیک پایدار و ثابت؟ مگر اینکه بگوییم مصالح و نیازهای ثابت، مصالحی است که در فطرت انسان ریشه دارد و از عمق ساختمان جسمی و روحی و از طبیعت زندگی اجتماعی انسان برخوردار است. و بعبارت دیگر مصالحی است که زندگی انسان در ابعاد مختلف جسمی، روحی و اجتماعی به آن قوام دارد. مانند: خوراک،

پوشاک و همسر، علم، زیبایی و نیکی، معاشرت و مبادله، تعاون... و ثانیاً دستیابی به تشخیص مصالح امری است مشکل و طاقت فرسا. درست است که احکام شرعی بر مصالح و مفاسد مبتنی است ولی تشخیص این که آن مصلحت مبنای حکم قرار گرفته، از عهده افراد عادی خارج است. هر چند مبانی و فلسفه شماری از احکام را بوسیله عقل را بنا بر ارشاد و راهنمایی معصومین (ع) و با توجه به روح ادله شرعی می‌توانیم بدست آوریم، ولی ادعای تشخیص و آشنایی به مبانی کلیه احکام و قوانین ادعای گزافی است. و اگر ما نتوانیم نوع مصلحتی را که در امر قانون گذاری دخیل بوده است دریابیم در آن صورت تشخیص مصالح ثابت از مصالح متغیر مشکل تر خواهد گردید. بنابراین معیار فوق تنها در مواردی کارساز است که از راه عقل یا با توجه به روح ادله شرعی، مصالح دخیل در امر قانون گذاری را دریابیم.

از جمله اموری که می‌تواند در موضوع بحث بعنوان معیار مطرح شود و محکی باشد برای رهایی از تردیدها و تأملها، آسمانی بودن قوانین و موضوعه بودن آن است، یعنی هر آنچه ریشه در وحی دارد و بصورت وحی برای بشریت القا شده است، از قوانین ثابت و محوری است که با مرور زمان تغیر و تبدل نمی‌پذیرد، ولی آنچه که از مقام ولایت و حکومت برخوردار است و برحسب مصلحت‌ها و مقتضیات زمان، وضع شده است جزء متغیرها و ناپایدارها محسوب می‌گردد و در ثبات و بقا تابع مصلحتی است که آن را بوجود آورده است. علامه بزرگوار آقای طباطبائی از این

زاویه به مسئله نگریسته و دیدگاهش را این‌گونه بیان می‌دارد:

«... مقررات اسلامی بر دو نوعند

و به عبارت دیگر: در جامعه اسلامی

دو نوع مقررات اجرا می‌شود: نوع اول

احکام آسمانی و قوانین شریعت که

مواردی ثابت و احکام غیر قابل تغیر

می‌باشند. اینها یک سلسله احکامی

هستند که به وحی آسمانی به عنوان

دین فطری غیر قابل نسخ به رسول

اکرم نازل شده‌اند، برای همیشه

در میان بشر واجب‌الاجرا معرفی

گردیده...

نوع دوم مقرراتی است که از

کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به

حسب مصلحت وضع شده و اجرا

می‌شود، این نوع از مقررات در بقا

و زوال تابع مقتضیات و موجبات وقت

است و حتماً با پیشرفت دنیا و تغیر

مصالح و مفاسد، تغیر و تبدیل پیدا

می‌کند.»

بر این اساس مهمترین رسالت اجتهاد

و مجتهد این است که احکام حکومتی و ولایی

را از وحی و احکام آسمانی باز شناسد. مجتهد

نه تنها باید سعی خود را در تشخیص صحت

و سقم احادیث نبوی و علوی بذل نماید بلکه

علاوه بر آن، بایست روشن نماید کدام یکی از

احکام از مقام ولایت نشأت گرفته و کدامیک از

دستگاه عظیم وحی، برخوردار است.

بعنوان نمونه باب «سبق» و «رمایه» را در

وسائل الشیعه و در کتب فقهی ملاحظه

می‌کنیم. مطابق دستورات وارده در آن باب،

باید مسلمین تا حد مهارت کامل فنون اسب‌سواری و تیراندازی بیاموزند. بدیهی است این مقررات از نوع مقررات موضوعه است که برحسب مصالح عصر و امکانات و شرایط موجود، مقرر گردیده و با پیشرفت زمان، تغییر و تحوّل می‌پذیرد. مجتهد نباید نسبت به احادیث وارد شده در مورد اسب‌سواری و تیراندازی جمود به خرج دهد. برای آن دستورات اصالت قائل شود و از میان تمامی فنون رزمی تنها اسب‌سواری و تیراندازی را مقدس بشمارد و برای آن جاودانگی و ابدیت قائل شود. آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان باید در هر عصر و زمانی تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن قوی و نیرومند باشد این اصل ریشه در وحی دارد و از دستور آسمانی «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة» برخوردار است. و از اصالت همیشگی برخوردار است. ولی لزوم مهارت در تیراندازی و اسب‌دوانی جامعه‌ایست بر تن اصل لزوم نیرومندی در برابر دشمن که مخصوص روزگاران پیشین بوده و پیامبر اسلام با استفاده از مقام ولایت و برای اجرای اصل لزوم نیرومندی در برابر دشمن به آن دستور فرموده است.

بند سوم

اختیارات حکومت و دولت اسلامی

ما در اینجا دو مسئله اساسی را که به بحث ما مربوط می‌شود توضیح می‌دهیم:

۱- آیا در اسلام حکومت و دولت وجود دارد؟

۲- حدود و ثغور اختیارات و وظایف دولت اسلامی در شرع کدام است؟

با مراجعه به آیات قرآن و سنت، روشن می‌شود که تعالیم دین اسلام به یک سلسله مطالب عبادی و فردی منحصر نیست. اسلام مجموعه‌ای از تعالیم، معارف و احکامی است که زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، داخلی و بین‌المللی مسلمین را فراگرفته و تحت پوشش خود قرار می‌دهد. پیامبر اسلام پس از هجرت به مدینه، خود اولین دولت اسلامی را تشکیل داد و همه مقدمات لازم را برای بوجود آمدن این حکومت از قبیل: بیعت با قبایل و هیأت‌هایی که به مدینه می‌آمدند، بستن پیمان برادری میان مهاجران و انصار و... فراهم آورد. پیامبر اسلام با قدرت اجرایی که در اختیار داشت قوانین اسلام را به مرحله اجرا گذاشت و به سرزمینهای مختلف والی فرستاد، مالیات را از مردم مطالبه نمود، برای دفاع از مسلمین و جنگ با مشرکان لشکر بسیج نمود. بدیهی است که لزوم تشکیل حکومت به عصر پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام، محدود نمی‌شود، بلکه در هر عصری بر مسلمانان واجب است حکومت تشکیل دهند و امور اجتماعی خود را به بهترین شکل اداره کنند. برای این مطلب دلایل زیاد اقامه شده که ما بعنوان نمونه به یکی، دو دلیل آن اشاره می‌کنیم.

دلیل اول - در قرآن کریم، آیات بسیاری در مورد احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و نظامی مسلمانان است که اجرا و پیاده شدن آنها نیاز به قدرت و بسط ید دارد.

از آنجایی که مخاطب آنها عموم مسلمانان است و در عدم نسخ و ابدیت آنها تردید وجود ندارد، باید چنین نتیجه گرفت که بایستی در همه اعصار مسلمانان به تأسیس حکومت اقدام نمایند تا بتوانند احکام مذکور را اجرا نمایند.

دلیل دوم - بخش عظیم از فقه اسلامی به مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مربوط است و این خود نشان می‌دهد که تعالیم و احکام مربوط به اداره جامعه بخش تفکیک ناپذیری از آیین اسلام است. در فقه مباحث گسترده‌ای درباره قضا و شهادت، ارث، حدود، دیات و قصاص، بیع، اجاره، مضاربه، مساقات، نکاح، طلاق، خراج، وصیت، حجر، جهاد، خمس، زکات، امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد و برای هر کدام از این عناوین یک کتاب فقهی نوشته شده است. در این کتابها در موارد فراوانی از وظایف حاکم جامعه اسلامی درباره احکام مذکور سخن به میان آمده است. از این جهت برای فقها مسلم بوده است که عمل به احکام اسلامی بدون دستگاه دولت و قدرت امکان پذیر نیست. بررسی ابواب مختلف فقه و مرور اجمالی به فقه حکومتی اسلام، نشانگر این حقیقت است که حکومت و دولت در بافت نظام اسلام تنیده شده است. یعنی کیفیت و ریخت این دین طوری است که به قوه مقننه و صرف تشریح احکام محدود نمی‌شود، بلکه در این دین قانون‌گذاری و اجرا در هم آمیخته شده و تشکیل حکومت صالحی که قوانین را اجرا کند از مهمترین برنامه‌های آن است که در سراسر نظام اسلام تنیده شده است.

غلط جامعه و کوشش برای استقرار آداب و رسوم شایسته.

۴- تعلیم کتاب و سنت و بیان حدود اسلام و ایمان، بیان حلال و حرام خدا، بیان مصالح و مفاسد اجتماعی و تعمیم، تعلیم و تربیت با اعزاز معلمان.

۵- اقامه فرائض و شعائر الهی از قبیل نماز، حج، و... و مؤدب ساختن مردم با اخلاق فاضله.

۶- پاسداری فکری و عملی از اصول ارزشی اسلام، مبارزه با بدعتها و جلوگیری از تغییر، تأویل، کاهش و افزایش در دین.

۷- امر به معروف و نهی از منکر به معنای عام آن یعنی تلاش جهت گسترش هر نوع معروف و مبارزه با هر گونه منکر و فساد.

۸- پیشگیری از وقوع هرگونه ستم و بسط عدالت، شدت عمل در برابر ستمگران و بازپس گیری حقوق ضعفا از زورمندان.

۹- اجرای حدود و احکام الهی.

۱۰- جمع آوری غنایم، مالیات، صدقات و صرف آنها در موارد مشروع و برآوردن نیازهای نیازمندان از این طریق.

۱۱- مداومت در اندرز دادن به مردم در یادآوری خدا و معاد و آگاهی بخشیدن ایشان نسبت به عواقب خوب یا بد اعمالشان. احترام به نیکوکاران و سرزنش و مجازات بدکاران.

۱۲- ملاحظت و مدارا با مردم و بخشیدن لغزشهای آنان، تا آنجا که به کنار گذاشتن حقی و یا ترویج باطلی نینجامد.

۱۳- داشتن روابط حسنه با ملل جهان و پیروان ادیان دیگر. و این تا وقتی است که ملل دیگر در صدد

شخصیت معین نداشته باشد، مانند امور عامه اجتماعی مربوط به حکومت و عبارت دیگر: نوع کارهایی که بواسطه نداشتن متصدی معین بر زمین مانده و هرگز نمی شود در سرپا نگهداشتن آنها درنگ و تسامح نمود.

افراد جامعه اسلامی در قلمرو زندگی شخصی و خصوصی خود مانند: انتخاب نوع شغل، مسکن، لباس، ازدواج، تفریحات سالم کاملاً آزادند و فقط مکلف به رعایت مقررات و شئون اسلامی در این قلمرو می باشند، حکومت نمی تواند در این قلمرو دخالت نموده و اشخاص و یا خانواده ها را به عمل و انتخاب خاصی مجبور کند و به اصطلاح فقهی در این موارد اصل اولی، آزادی مردم است مگر این که مسأله خاصی پیش بیاید و ضرورت مداخله حکومت را در این حوزه ایجاد نماید.

با روشن شدن قلمرو اقتدار دولت، خطوط کلی وظایف دولت را در این قلمرو، از نظر اسلام، بررسی و مطالعه می نماییم.

خطوط کلی وظایف دولت اسلامی

بر اساس تتبعاتی که در آیات و روایات انجام شده است، خطوط کلی وظایف دولت اسلامی در عناوین زیر خلاصه می شود که هر کدام، بیانگر یکی از وظایف بسیار مهم آن است:

۱- حفظ نظام اجتماعی مسلمین، نگهداری تمامیت ارضی آنها و دفاع از آن در برابر مهاجمان و شورشیان.

۲- ایجاد صلح و امنیت در کشور و برقراری و استحکام امنیت در راههای ارتباطی آن.

۳- مبارزه با آداب و عادات و رسوم زیانبار

دلیل سوم - وجود نظام دولتی و تشکیل حکومت، از یک ضرورت اجتماعی نشأت می گیرد. زیرا طبیعت انسان با زندگی اجتماعی سرشته شده و زندگانی و معیشت او جز در سایه تعاون و اجتماع و مبادله امکانات و افکار کمال نمی یابد. از طرفی انسان همواره دارای شهوات غرایز و تمایلات مختلفی از قبیل خودخواهی، ریاست طلبی مال طلبی... می باشد که ارضای آنها افسار گسیختگی مطلق را می طلبد. برای کنترل آن به قوانین و مقررات و قدرت نیرومند اجرایی نیاز می افتد که افسار گسیختگی را مهار و انسان را در چارچوب قوانین و مقررات کنترل کند، با توجه به اینکه در شریعت اسلام هیچ یکی از نیازمندیهای بشری فروگذار نشده و هر آنچه بشر به آن نیازمند بوده در قرآن و احادیث بیان شده، غیر ممکن است که اسلام به این نیاز مهم بشری توجه نکرده باشد.

بنابراین وجود حکومت در اسلام امری مسلم و غیر قابل انکار است. آنچه در این میان مهم است این است که بدانیم قلمرو دخالت حکومت و ولایت کدام است؟ حدود ثنور اختیارات و وظایف دولت اسلامی در شرع چگونه است؟

قلمرو حکومت و دولت

به نظر می رسد حوزه عملکرد دولت، یک سلسله امور ضروری است که در جامعه متصدی معین ندارد. خواه شخصیت صاحب کار عرضه و کفایت اداره آنها را نداشته باشد. مانند اموال ایتام و امور مربوط به دیوانگان و محجورین، و خواه اساساً ارتباط به

سوءاستفاده از این روابط بر نیابند، در غیر آن صورت بر خورد متقابل الزامی است.

بطور کلی می‌توان گفت: امام مسلمین و دولت اسلامی، موظف است کلیه تدبیرات و اقداماتی را که برای محافظت جامعه مسلمین ورشد و توسعه آن ضرورت دارد و مسئول خاصی برای آن تعیین نشده است، برعهده بگیرد و در اجرای آنها سعی و تلاش ورزد.

اختیارات دولت در مقام اجرا

بدیهی است که وظایف فوق، اختیارات حکومت را در مقام اجرا ضرورت دارد. اگر ما وجود دولت را بعنوان یک نیروی مقتدر مسلط و حاکم بر جامعه می‌پذیریم و برای اداره بخشهای مختلف مملکت وظایفی را نیز بعهده دولت می‌گذاریم، به همان اندازه باید اختیارات و آزادی عمل را نیز برای دولت بپذیریم. حکومت باید در مقام اختیاراتی داشته باشد تا بتوانند با استفاده از آن اختیارات، دستورها و احکامی را در انجام وظایف صادر نماید. در موقعی که ضرورت تشخیص دهد، اعلام جنگ نماید و به بسیج عمومی دستور دهد، خانه‌هایی را که در مسیر خیابان قرار گرفته تخریب نماید و مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، در موقعی که قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، مخالف مصالح کشور و اسلام تشخیص دهد، یکجانبه لغو نماید و... در غیر آن صورت پدیده حکومت یک پدیده بی‌معنی خواهد بود و بی‌آمدهایی خواهد داشت که هیچ‌کسی نمی‌تواند به آن ملتزم شود.

«اطیعوا الله واطیعواالرسول واولی الامر منکم» به همین نوع احکام و دستورات اشاره می‌کند و اطاعت از آن را واجب و لازم می‌داند. مطابق این آیه پیامبر دو جنبه دارد، یکی جنبه رسالت که در آیه بعنوان «اطیعواالرسول» از آن یاد شده است. دیگری جنبه رهبری و زمامداری که قرآن بعنوان «اولی الامر» از آن یاد کرده است. در جنبه رسالت، پیامبر به حیث یک پیام‌رسان تجلی می‌کند. احکامی که در قرآن به صورت کلی و مجمل آمده. پیامبر آن را بصورت جزئی و مفصل در قالب احادیث و روایت نبوی بیان می‌کند. اما در جنبه رهبری به سمت یک حاکم تبارز می‌کند و بعنوان ولی امر در حیطة حکومت خود مسائلی را که به مصلحت امت لازم‌الاجرا تشخیص می‌دهد، برای اجرای آن دستور صادر می‌فرمایند که مسلمانان بر اساس این موظف به اجرای اینگونه دستورات هستند. پیامبر برای جنگ حرکت می‌داد یا می‌فرمودند: با قبیله‌ای قرار داد صلح امضا شود و... اینگونه امور از دستورات حکومتی است و اطاعت از آن واجب و لازم می‌باشد.

از بیانات فوق قلمرو احکام و دستورات حکومتی مشخص گردید و روشن شد که در خارج از محدوده وحی و به منظور اجرای دستورات الهی و تدبیر امور مسلمین و حفظ نظام اسلامی، حاکم شرع و دولت اسلامی دارای اختیارات و دستوراتی است که اطاعت از آن واجب و لازم‌الاجرا می‌باشد. در آیه مذکور، حوزه احکام حکومتی، تحت عنوان واژه «امر» بیان شده است. مراد از امر شئون و امور و شئون (مصالح) امت اسلامی است که برای

انجام آنها نیاز به دولت است. این امور را شرع مقدس به شورا موکول کرده و فرموده است: «وشاورهم فی الامر» تا در سایه مشورت و استفاده از عقل و تجربیات دیگران، امور فوق‌الذکر به نحو احسن اداره شده و مصالح جامعه مسلمین به بهترین وجه تأمین گردد. منظور این است انسان نمی‌بایست در تمام جزئیات و امور و شئون بوسیله وحی اداره شود و از وحی دستور بگیرد، بلکه باید در اداره شئون مختلف امت در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی از تدبیر خویش نیز استفاده نموده و با مشورت صاحب‌نظران مصالح عالیة جامعه را تأمین کرده و جامعه را به تعالی و کمال برسانند.

جهت روشن شدن بیشتر این مبنا به مثال زیر توجه می‌کنیم:

رئیس خانواده که تابعیت کشوری را دارد، بر اساس موقعیت اجتماعی ویژه‌ای که دارد، موظف است سازمان کوچک خانواده خود را سامان بخشیده و به سوی مقاصد زندگی سوق دهد. او می‌تواند در سایه مقررات غیر قابل تخلف کشور، بر حسب مصلحت زمانی، تصمیماتی گرفته و اجرا نماید. می‌تواند هر یک از اعضای خانواده خود را به کار مناسبی بگمارد یا عزل نماید. می‌تواند در مورد خوراک، پوشاک، مسکن و غیره، دستور خاصی بدهد، در میزان کار، در نحوه کار و فعالیت‌های شبانه‌روزی تصمیمات مقتضی را اتخاذ نماید، ولی او هرگز نمی‌تواند از مقررات لازم‌الاجرا کشور تخلف ورزیده و از وظایف قانونی خود سرباز زند. در جامعه اسلامی در بعد احکام حکومتی و اجتماعی نیز مقام حاکم از همان

